

درنگی بر سوانح زندگی عبید زاکانی در تذکرها و سنجش آن با منابع دیگر (ص ۱۵۷-۱۷۸)

فرزام حقیقی^۱

چکیده

آنچه تذکرها درباره شاعران و نویسندگان نوشته‌اند، عمدتاً آمیزه‌ای از مطالب درست و نادرست است. می‌توان با دقت در این متون، مقایسه آن‌ها با یکدیگر، و سنجش آن‌ها با آثار شاعران و نویسندگان و دیگر منابع هم‌ارز برخی از خطاها در تاریخ ادبیات فارسی را رفع و پاره‌ای از ابهام‌ها را حل کرد. در مقاله حاضر به بررسی «عبید زاکانی» در تذکرها پرداختیم. به نظر می‌رسد آنچه در این متون آمده همه از یک روایت سرچشمه گرفته، و هر بار بخشی از آن در این منابع با تغییراتی تکرار شده است. از میان تذکرها دو تذکره را اصل قرار دادیم و سایر تذکرها و منابع دیگر را در پرتو آن‌ها بررسی کردیم: تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی (تألیف ۸۹۲ ق.) و خلاصه الاشعار تقی‌الدین کاشی (تألیف ۱۰۱۶ ق.). ما در گام نخست روایت هریک ازین دو تذکره را، در ذیل عبید زاکانی، با زدودن عناصر فرعی، نقل کردیم و در گام بعدی مشترکات و تفاوت‌های آن‌ها را با یکدیگر و در حاشیه با دیگر تذکرها مقایسه کردیم. در این راه از کلیات عبید، دیوان‌ها و متون تاریخی سده هشتم و نهم و نوشته‌های معاصران بهره بردیم و کوشیدیم تا ازین طریق میزان اصالت و اعتبار و درستی یا نادرستی مهم‌ترین گزاره‌های آمده در تذکرها را نشان دهیم و با این کار گامی در روشن شدن سوانح زندگی عبید برداریم. در پایان از میان آگاهی‌های مورد بررسی شاگردی عبید نزد عضدالدین ایجی، گورجای و سال وفات او پذیرفتنی می‌نمایند.

کلیدواژه‌ها: عبید زاکانی، تذکره نویسی، تذکره الشعراء، خلاصه الاشعار

A Speculation on Obeyd Zakani's Life Events Mentioned in the Tazkeras and Comparing Them with Other Sources

Farzam Haghghi¹

Abstract

What we read in the tazkeras about poets and writers is mainly a mixture of truths and lies. Some ambiguities in the history of Persian literature can be removed by reading these texts carefully and comparing them with the works of poets and writers and other sources of the kind. This article examines several narrations about "Obeyd Zakani" in the tazkeras, which originated from one narration and are repeated with variations. Two tazkeras were the primary references of this study: *Tazkerat al-Sho'ara* by Dolatshah Samarqandi (completed in 1487) and *Kholasat al-Ash'ar* by Taqi-al-Din Kashani (completed in 1607). Initially, this paper mentions the main parts of the narratives of the two tazkeras about Obeyd Zakani. Then it compares their similarities and differences and associates them with other tazkeras. The sources of this study are Obeyd's *Kolliyāt*, the divans and historical texts of the 14th and 15th centuries, and the writings of contemporaries. This study tries to show the extent of the authenticity, validity, and correctness of the most elementary propositions in Persian tazkeras written about Obeyd to clarify his life events. In the end, Obeyd's teacher, Azed-al-Din Iji, his grave, and the date of his death were verified.

Keywords: Obeyd Zakani, tazkera, *Tazkerat al-Sho'ara*, *Kholasat al-Ash'ar*

1. Assistant Professor, Department of Literatures and Languages, Humanities Research Centre, Tehran, Iran, email: f.haghghi@rch.ac.ir

۱. مقدمه

تذکره‌نویسی در زبان فارسی قدمتی نزدیک به هزار سال دارد. در درازای این زمان ده‌ها و صدها تذکره نوشته شده است. در این سنت عمدتاً زمینه تاریخی، تحول و تطور زانرها، جایگاه واقعی هر فرد در تاریخ ادبی و... نادیده باقی مانده و جای آن را افسانه‌پردازی، اغراق، کلی‌گویی و... گرفته است. افزون بر این در تذکره‌نویسی فارسی تقلید و رونویسی کردن از تذکره‌های پیشین کاری بسیار معمول بوده است (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۹۵ تا ۱۹۹). به همین دلیل بسیاری از مطالب یک تذکره را می‌توان در تذکره‌های پیش و پس و تذکره‌های هم‌زمان نیز دید. با توجه به این اشتراکات می‌توان نیای مشترک بسیاری از نوشته‌های تذکره‌ها را بازشناخت. ذیل «عبید زاکانی» یکی از بخش‌های قابل تأمل در تاریخ تذکره‌نویسی فارسی است. به نظر می‌رسد همه آنچه در تذکره‌ها و برخی از منابع کهن درباره او آمده، از یک داستان سرچشمه گرفته و هر بار بخشی از آن در این منابع با تغییراتی تکرار شده است. کهن‌ترین جایی که ما نشانی ازین داستان یافتیم انیس‌الناس (تألیف ۸۳۰ ق.) - اثری در «تدبیر منزل و سیاست مدن» - است (شجاع، ۱۳۷۴: ۳۹۰ تا ۳۹۲؛ همان، مقدمه افشار: ۸).^۱ با همه شهرت عبید و ذکر نام و اشعار او در برخی از متون تاریخی سده نهم همانند زبدة‌التواریخ (تألیف ۸۳۳ ق.) (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۸۹)، مطلع سعدین (تألیف حدود ۸۷۵ ق.)، (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۰۹ تا ۳۱۰) و... در هیچ‌کجا جز تذکره‌های ادبی شرحی از زندگی او دیده نشده است.

ما در اینجا دو روایت بلند ازین داستان را، با زدودن شاخه‌های فرعی آن، بر اساس کهن‌ترین و معتبرترین منابع نقل می‌کنیم: روایت دولتشاه سمرقندی در تذکره‌الشعراء (تألیف ۸۹۲ ق.) و روایت خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار تقی‌الدین کاشی (تألیف ۱۰۱۶ ق.). در میان تذکره‌های عمومی فارسی این دو تذکره از مهم‌ترین تذکره‌ها محسوب می‌شوند: تذکره‌الشعراء به دلیل اشمالش بر بسیاری از آگاهی‌های تازه (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲، مقدمه براون: ه تا و) که در فاصله لب‌الالباب عوفی (تألیف ۶۱۸ ق.) تا این تذکره در منبع دیگری نیامده است و خلاصه‌الاشعار به دلیل نوآوری و جامعیتش.^۲

این دو تذکره دو سرنوشت متفاوت را از سر گذرانده‌اند، تذکره‌الشعراء در ۱۲۷۹/۱۹۰۰ ش. به اهتمام ادوارد براون تصحیح و منتشر شد و سال‌هاست که محققان از آن برخوردارند، اما تذکره تقی‌الدین کاشی ازین بخت برخوردار نشد. در یکی دو دهه اخیر است که این تذکره به‌طور جدی در پژوهش‌های ادبی دیده و برخی از مجلدات آن تصحیح و منتشر شده است. هرچند بخش‌هایی بزرگ از آن، از جمله مدخل عبید، تا امروز در قالب دست‌نویس باقی مانده است.^۳ ذیل عبید نیز در این دو تذکره سرنوشتی مشابه با چاپ این دو کتاب پیدا

کرد: نوشته دولتشاه اساس کار تذکره‌نویسان بعدی قرار گرفت (صفا، ۱۳۵۲، ج ۳، بخش ۲: ۹۶۶) ^۴، و نوشته تقی‌الدین کاشی در این ذیل، به رغم همه آگاهی‌های بدیع، نادیده ماند.

۲. پیشینه پژوهش

برخی از محققان با دیدی انتقادی به منابع زندگی عبید پرداخته و کوشیده‌اند تا صحیح‌ترین روایت از زندگی وی را به دست دهند. یکی از نخستین و مهم‌ترین پژوهش‌ها از عباس اقبال آشتیانی است. الحق که مقدمه کوتاه ایشان بر دیوان عبید (تهران: ۱۳۲۱) هنوز هم در عین اختصار از جامع‌ترین و دقیق‌ترین پژوهش‌ها درباره این شاعر و نویسنده شهیر سده هشتم است. پس از ایشان محققان دیگری همچون ذبیح‌الله صفا (۱۳۵۲، ج ۳، بخش ۲: ۹۶۳ تا ۹۸۵)، در تاریخ ادبیات در ایران (تهران: ۱۳۵۲) محمدجعفر محبوب در مقدمه کلیات عبید (نیویورک: ۱۹۹۹)، علی اصغر حلبی در عبید زاکانی (تهران: ۱۳۷۷) و ویراست بعدی آن زاکانی‌نامه (تهران: ۱۳۸۴) به عبید و سوانح زندگی او پرداخته‌اند اما به دلیل کمبود منابع در دسترس کمتر توانسته‌اند به نقد اطلاعات تذکره‌الشعراء و پیروانش بپردازند.

اقبال آشتیانی، بنا بر جست‌وجوی ما، تا امروز تنها کسی است که در پژوهش در احوال عبید زاکانی به خلاصه‌الاشعار توجه کرده است ^۵. ایشان ازین کتاب در بحث از تاریخ وفات عبید بهره برده اما به دیگر نکات مهم این ذیل اعتنایی نکرده است. در پژوهش‌های عام درباب خلاصه‌الاشعار، یکی از نخستین و مهم‌ترین کارها از احمد گلچین معانی است. ایشان در تاریخ تذکره‌های فارسی (تهران: ۱۳۶۳) در حین معرفی مبسوط این تذکره و شاعرانش (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۲۴ تا ۵۵۶) از عبید نام برده است (همان: ۵۲۶). نفیسه ایرانی نیز در میر تذکره: شناختنامه میر تقی‌الدین محمد کاشانی (تهران: ۱۳۹۱) دو سه باری به فراخور بحث به آنچه در این تذکره در باب عبید آمده، اشاره کرده است (ایرانی، ۱۳۹۱: ۴۸ تا ۴۹، ۶۵، ۹۷). می‌توان گفت در هیچ پژوهشی فصل عبید در تذکره‌نویسی فارسی به استقلال بررسی نشده و آگاهی‌های آمده در باب وی با دیگر منابع سنجیده نشده است.

۳. روش تحقیق

تا امروز در اجزای دست‌نویس‌های کهن کلیات عبید اعم از حاشیه‌ها، ترقیمه‌ها و ... و در متون تاریخی نزدیک به زمان او، نشانه‌ای روشن درباب سوانح زندگی عبید دیده نشده است. اشارات عبید به زندگی‌اش نیز

بسیار اندک و عمدتاً مبهم است. آنچه در تذکرها آمده، بدون تأیید منابع دیگر قابل پذیرش نیست. ما برای رسیدن به آگاهی‌های متقن همه این منابع را در کنار هم در نظر می‌گیریم. در گام نخست ذیل عبید در تذکرة الشعراء و خلاصة الاشعار را نقل می‌کنیم، از بین موضوعات بسیار متفاوت این ذیل، ما بر هشت گزاره تمرکز می‌کنیم و با بهره از کلیات عبید و منابع دیگر می‌کوشیم تا اصالت و اعتبار و درستی یا نادرستی نوشته تذکرها را در یکایک این هشت گزاره بررسی کنیم.

۴. دو روایت از یک داستان

ما روایت تذکرة الشعراء را بالطبع از چاپ براون نقل می‌کنیم (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۸۸ تا ۲۹۱). برای ذکر روایت خلاصة الاشعار چاره‌ای جز استفاده از دست‌نویس‌ها نداشتیم. از میان دست‌نویس‌های شناخته‌شده خلاصة الاشعار (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۴۸ تا ۵۵۱؛ ایرانی، ۱۳۹۱: ۵۹ تا ۸۲) ما دو دست‌نویس را اساس کار خود قرار دادیم: دست‌نویس خلاصة الاشعار کتابخانه دانشگاه تهران به خط تقی‌الدین کاشی (همان: ۶۴ تا ۶۵) که ما از آن به‌عنوان متن اساس بهره می‌بریم (تقی‌الدین کاشی، بی‌تا: گ ۴۴۸ ر تا ۴۶۰ پ) و دیگری دست‌نویس کتابخانه ایندیا آفیس کتابت ۱۰۸۳ ق. (همو، ۱۰۸۳ ق: گ ۵۸۱ پ تا ۵۸۶ پ) است که بر اساس آخرین ویرایش تقی‌الدین کاشی کتابت شده، با این تفاوت که اشعار پایانی مدخل را ندارد (ایرانی، ۱۳۹۱: ۷۵). جز این فرق که در بررسی ما بی‌تأثیر است، این دست‌نویس در ذیل عبید زاکانی شباهت بسیار به دست‌نویس اساس دارد، و جز در برخی حروف اضافه و برخی جزئیات عیناً مطابق آن است. ما در پی نوشت به برخی از مهم‌ترین این تفاوت‌ها اشاره می‌کنیم، و از دست‌نویس دوم تنها در تأیید ضبطها و رفع برخی ابهام‌ها بهره می‌بریم.

۴-۱. روایت نخست: تذکرة الشعراء

ذکر مفخرالفضلاء خواجه عبید زاکانی:

مرد خوش طبع و اهل فضل بوده، و هرچند فاضلان او را از جمله هزالان می‌دارند، اما در فنون علوم صاحب وقوف است و در روزگار شاه ابواسحاق در شیراز به تحصیل علوم مشغول بودی، گویند نسخه‌ای در علم معانی بیان تصنیف کرده به نام شاه ابواسحاق، می‌خواست تا آن نسخه به عرض شاه رساند، گفتند که مسخره‌ای آمده است و شاه بدو مشغول است. عبید تعجب نمود که هرگاه تقرب سلطان به مسخرگی میسر گردد و هزالان مقبول و محبوب و علما و فضلا محبوب و منکوب باشند، چرا باید که کسی به رنج تکرار پردازد و

بیهوده دماغ لطیف را به دود چراغ مدرسه کثیف سازد. به مجلس شاه ابواسحاق نارفته بازگشت و مترنم این رباعی دلنواز شد:

در علم و هنر مشو چو من صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من
خواهی که شوی قبول ارباب زمن کنگ آور و کنگری کن و کنگره زن

عزیزی او را درین باب ملامت کرد که از علم و فضایل اجتناب نمودن و با وجود هنر و فضیلت که تراست به خسایس مشغول بودن از طریق عقل بعید می‌نماید. او این قطعه برو خواند:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب از راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از مهتر و کهتر بستانی

هزلتات و مطایبات و اهاجی عبید و رسایل که درین باب تألیف نموده شهرتی عظیم دارد و ایراد این نوع کلام درین کتاب پسندیده نیامد. حکایت کنند [...] که جهان خاتون را با خواجه عبید مشاعره و مناظره است [...] خواجه سلمان در حق عبید این قطعه گوید:

جهنمی و هجاگو عبید زاکانی مقزّر است به بی‌دولتی و بی‌دینی
اگرچه نیست ز قزوین و روستازاده است ولیک می‌شود اندر حدیث قزوینی

و زاکان از اعمال قزوین است. حکایت کنند که خواجه سلمان نوبتی در سفر محتشم‌وار بر کنار آبی فرود آمده بود، عبید زاکانی پیاده بدان مجلس رسید، سلمان گفت: ای برادر از کجا می‌رسی؟ [عبید] گفت از قزوین، [سلمان] پرسید که از اشعار سلمان یاد داری؟ [عبید] گفت یک‌دو بیت یاد دارم. [سلمان] گفت بخوان. عبید این دو بیت برخواند:

من خراب‌اتیم و باده‌پرست در خرابات مغان عاشق و مست
می‌کشندم چو سبو دوش‌به‌دوش می‌برندم چو قدح دست به دست

این دو بیت برخواند و گفت خواجه سلمان بزرگ و فاضل است، این نوع شعر را مرا گمان نیست که بدو منسوب توان کرد، غالب ظنّ من آن است که این شعر را زن خواجه سلمان گفته باشد، چه این طریق سخن بدو منسوب کردن اولی است. خواجه سلمان به هم برآمد و از روی فراست دریافت که این مرد نیست الا عبید زاکانی، سوگندش داد، و [عبید] اقرار کرد که من عبیدم و با خواجه سلمان عتاب کرد که نادیده هجو مردم کردن عیب فضلاست. من عزیمت بغداد خاص به جهت تو کرده بودم تا سزای تو بدهم، بخت مساعد تو شد تا از زبان من ایمن گشتی. خواجه سلمان عبید را خدمتکاری نمود و سوار ساخت و نقد و لباس بدو بخشید و

بعدالیوم با یکدیگر مصاحب و خوش بوده‌اند و همواره خواجه سلمان از زبان عبید هراسان بودی و او را مراعات کردی.

۴-۲. روایت دوم: خلاصه‌الاشعار

ذکر اعجوبه‌الزمانی خواجه عبید زاکانی:

مرد فاضل و دانشمند و خوش طبع و لطیف‌گو بوده و در علوم بهره تمام داشته، خصوصاً در علم معانی بیان و او را در آن علم تصانیف است، اما طریق سیاست و هزل داشته و وی را در آن طور قدرتی و عرفانی بلانهایت است و اکثر فضلا و اکابر زمان از زبان وی ملاحظه می‌کرده‌اند و اعزاز و تکریم او به جای می‌آورده و او را در تحقیق حالات مردم قزوین سخنان است که خالی از ضحک نیست و رساله دلگشای وی شاهدهی است برین مدعی و سبب ایراد آن نوع سخنان به واسطه رنجشی بوده که ازیشان داشته و سبب رنجش وی آن است که خواجه عبید در ابتدای جوانی نزد یکی از جوانان آنجا تعلق خاطر پیدا کرد و اساس محبتش استحکام پذیرفته، مدتی متمادی در شادکامی و کامرانی گذرانید و عبید اموال بسیار از پدر میراث یافته بود. در زمان اختلاط تمام با آن پسر و اهل او به عیش تلف گردانید، اما چون بهار جمعیت به خزان مفلسی رسید، آثار نفرت از طرف معشوق پدید آمده، محبت از دل رخت بریست و نهال توانگری^۷ که میوه مراد بار می‌داد، از سموم مفلسی و بیچارگی روی در پژمردگی نهاد و چراغ طرب به تندباد تعب منطقی شد [...]^۸ القصه، چون ذکر مفلسی عبید در افواه و السنه افتاده عزت یاری و حرمت و دوستداری نقصان فاحش پذیرفت، اقربای بی‌خرد پسر و رقبای بدطبیعت آن جوان که در زمان توانگری با عبید بودند نیز در زمان بیچارگی او را «نُسیبا مَنُسیبا» [مریم: ۲۳] ساختند و گاهی به سخنان جگرسوز جراحات وی را تازه می‌ساختند. بیچاره عبید چون از لباس غنا عاری شد و تحمل آن عار نیاورد از اهل قزوین رنجیده، زبان به طعن ایشان دراز کرد و بعضی از آن جماعت قصد وی کردند و در تحصیل اسباب قتل وی مبادرت نمودند، بالضروره عبید جلای وطن اختیار کرده خود را به دارالموحیدین شیراز انداخت و به تحصیل علوم مشغول گردید و در درسگاه قاضی عبدالرحمن المعروف به عضدالدین ایگی سرآمد تلامذه وی شد. بعد از چندگاه که در آن شهر بود نسخه‌ای در علم معانی^۹ تصنیف نمود به نام شاه ابواسحاق و می‌خواست تا آن را به عرض رساند، وی را بار ندادند و سبب آن بود که در آن وقت از اتفاقات ناموافق، شاه به صحبت مسخره‌ای مشغول بود و عبید ملول شده، از وضع خود متنفر گردید و از تحصیل علوم اعراض کرد و گفت هرگاه تقرب سلاطین و حصول مال دنیا به مسخرگی میسر گردد، در کسب علم اوقات صرف کردن و زحمت بیداری کشیدن بی‌فایده است و این رباعی در آن محل بر

زبان‌ش جاری گردید. رباعیه:

در علم و هنر مشو چو من صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من
خواهی که شوی قبول ارباب زمن کنگ آور و کنگری کن و کنگره زن

گویند بعد از ترک علوم قاضی عضدالدین وی را ملامت^{۱۰} کرد و گفت اگرچه بازار فضل کاسد است و بضاعت علم مزجات و نارواج، اما اصحاب فضل و هنر به لذت جاودانی سرافراز خواهند بود و نیز به سبب طلب علم و به استضائت^{۱۱} مصباح دانش راه به سر منزل هدایت توان برد و در زمرة «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ» [البقره: ۱۵۷] داخل توان شد، سید نعمت‌الله ولی. رباعیه:

از پیش خدا بهر خدا آمده‌ای نی از پی بازی و هوا آمده‌ای
در معرفت و عبادت ایزد کوش کز بهر همین درین سرا آمده‌ای^{۱۲}

اما چون عبید بسیار منزجر بود این سخنان در وی اثر نکرد و این قطعه را گفته به یکی از اهل مجلس قاضی داد. شعر:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندل طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از مهتر و کهتر بستانی [۱۳]

اما خواجه عبید چون از شیراز و اوضاع آنجا متنفر شد، آوازه کرم و سخای سلطان اویس شنیده و رعایت او نسبت به شعرا و ملتفت بودن به حال این جماعت دریافته از شیراز متوجه دارالسلام بغداد شد و از اتفاقات حسنه در راه به خواجه سلمان برخورد که او نیز به بغداد می‌رفت. خواجه سلمان ازو پرسید که از کجایی و به کجا می‌روی؟ عبید گفت: از قزوینم و به بغداد می‌روم. [سلمان] باز پرسید که از اشعار سلمان چه شنیده‌ای؟ [عبید] گفت هجو عبید و دو بیت دیگر شنیده‌ام و این قطعه و دو بیت خواند:

جهنمی و هجاگو عبید زاکانی مقزّر است به بی‌دولتی و بی‌دینی
اگرچه نیست ز قزوین و روستازاده است ولیک می‌شود اندر حدیث قزوینی

و آن دو بیت این است. شعر:

من خراب‌اتیم و باده‌پرست در خرابیات مغان عاشق و مست
می‌کشندم چو سبو دوش به دوش می‌برندم چو قدح دست به دست

اما مرا اعتقاد نیست که قطعه و این دو بیت شعر او باشد، زیرا که خواجه سلمان مرد فاضلی است. چون کسی را ندیده باشد و با وی اختلاط نکرده، او را به بی‌دینی و کفر و زندقه منسوب کند و این دو بیت شعر زن او خواهد بود، چه این‌طور وضعی بدو منسوب است. خواجه از این سخن متغیر شد و دانست که این مرد عبید

است. سوگندش داد، او نیز اقرار کرد که من عبیدم و عزیمت بغداد به جهت تو داشتم که ترا در نظر سلطان شرمسار سازم که نادیده هجو مردم نگویی. القصه خواجه سلمان عبید را رعایت بسیار کرد و عذرخواهی نمود و وی را به بغداد برد و به صحبت سلطان اویس رسید و رعایت بسیار یافت. چنان که صاحب قطار و مهار شد و سامانی کلی به هم رساند و همراه خواجه زکریا، که وزیر سلطان بود، به قزوین مراجعت نمود و اکثر مردم قزوین را آزارها کرد و انتقام خود کشید و دایم الاوقات به خواجه زکریا می‌بود، اما کلیات عبید از غزل و قصاید و مقطعات و مثنوی و رسایل قریب به دوازده هزار بیت خواهد بود و مثنوی دارد موسوم به عشاق نامه در طرز خورشید جمشید خواجه سلمان و اشعار خود در آنجا گفته و با وجود آنکه این خلاصه از مثنوی معرست، این چند بیت که در بیان شکایت دل گفته^{۱۴} درین کتاب مثبت و مسطور گشت تا وزن و طرز آن شعر بر ناظران این خلاصه ظاهر گردد [...]»^{۱۵} و رساله اخلاق الانشرف که از مستحسنان مصنفات اوست. در ذیل اشعارش محرر و مرقوم گردید^{۱۶}، اما وفاتش در شهر سنه اثنی و سبعین و سبعمایه واقع گردیده و صورت این تاریخ به خط ولد مشارالیه، مولانا اسحاق بن عبید، به نظر راقم رسیده، و در قزوین مدفون است.

۴-۳. تفاوت روایت‌ها

تقی الدین کاشی ۱۲۴ سال پس از دولت‌شاه سمرقندی تذکره‌اش را به پایان برده است. به نظر می‌رسد روایت دولت‌شاه و روایت او نیای مشترکی داشته‌اند، با این تفاوت که در روایت تقی الدین کاشی، برخی جزئیات دیده می‌شود که در تذکره دولت‌شاه و تذکره‌های نشأت‌گرفته از او نیامده‌اند. این تفاوت‌ها در چه چیز است و از کجا نشأت گرفته‌اند؟ ما می‌کوشیم تا به این دو پرسش پاسخ دهیم.

۴-۳-۱. شرح زندگی عبید در قزوین: دلدادگی، افلاس و فرار از آنجا

تا امروز در هیچ مأخذی جز خلاصه‌الاشعار درباره‌ی اوان زندگی عبید در قزوین چیزی دیده نشده است. آنچه در این تذکره آمده البته با سیمای عبید در آثارش فاصله‌ای ندارد. عاشقی از عبید دور نیست و حتی معشوق مذکر داشتن نیز. او افزون بر طنزش (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۲۲۶ و ۲۲۷) در شعر جدی‌اش نیز به این معشوق اشاره‌هایی کرده است (همان: ۷۰ و ۷۹). وی به کرات به مقروض بودن و افلاسش اشاره کرده است (همان: ۹۸، ۱۲۵، ۱۲۸ و ۱۳۴). در شعرش نیز در رد و انکار قزوین و مردمانش اشاره‌هایی آورده است (همان: ۱۴۲ و ۲۱۶) و براون (۱۳۳۹، ج ۲: ۳۱۲) بنا بر همین اشارات نتیجه گرفته که عبید چندان علاقه‌ای به قزوین نداشته است. اما آنچه در پذیرش این داستان آن هم با چنین جزئیاتی ایجاد تردید می‌کند

شهرت تقی‌الدین کاشی در خلق چنین داستان‌هایی بوده است. او در این راه بسیار به مجالس‌العشاق (تألیف ۹۰۹ ق.) منسوب به کمال‌الدین حسین گازگاهی توجه داشته است (فتوحی، ۱۳۹۵: ۴۱، ۴۷ تا ۴۸). نفیسی (۱۳۶۳، ج ۱: ۳۷۹) در این باب نوشته است: «[تقی‌الدین کاشی] درباره شعرای متقدم مقید بوده است برای هر یک داستان معاشقه‌ای بیاورد و به همین جهت برای همه معاشقاتی جعل کرده است و بدین‌گونه داستان و افسانه را با تاریخ و حقیقت آمیخته است» (و نیز نک: گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۴۷؛ ایرانی، ۱۳۹۱: ۱۱، ۵۸).

پس نمی‌بایست نوشته کاشی در این باره را، که در اینجا به مثابه خبر واحد است، در نظر گرفت مگر اینکه منابع دیگر آن را در آینده تأیید کنند.^{۱۷}

۴-۳-۲. سفر به شیراز

در رفتن عیید به شیراز تردیدی نیست اما هیچ یک از تذکرها زمان دقیق این سفر را به دست ندهاند. شاید در میان منابع کهن نوشته محمد میرک حسینی (۱۳۸۵: ۲۸۰) در ریاض‌الفردوس خانی که ورود عیید به شیراز را «در اوایل محاصره» - صفر ۷۵۴ ق. - دانسته، از معدود نمونه‌هایی است که تاریخی برای این سفر به دست داده است. معاصران نیز تاریخ‌های گوناگونی را برای این سفر ذکر کرده‌اند: ۷۱۵ ق. (وارسته، ۱۳۳۵: ۱۳۵)،^{۱۸} ۷۴۴ ق. (همایونفرخ، ۱۳۵۱، ج ۱، بخش ۳: ۱۶۶۹)، ۷۴۶ ق. (عیید زاکانی، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح: یا؛ حلبی، ۱۳۸۴: ۹۴ تا ۹۵) و ۷۵۱ ق. (جعفریان، ۱۳۸۷: ۷۴۶).

اما آیا اشاره‌ای در آثار عیید برای رسیدن به زمان تقریبی این سفر آمده است؟

سه شعر عیید در مدح عمیدالملک، وزیر شاه‌شیراز ابواسحاق، از معدود نشانه‌های در دسترس است. عیید در قصیده‌ای وزارت رکن‌الدین عمیدالملک را «تهنیت» گفته (عیید زاکانی، ۱۹۹۹: ۳۲ تا ۳۳) از آنجا که عمیدالملک در ۷۴۷ ق. به وزارت رسیده است (فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۹۳۵)، پس می‌توان گفت عیید مسلماً در این زمان در شیراز بوده است. جز این در قطعه‌ای به ده (عیید زاکانی، ۱۹۹۹: ۱۲۷) و در قصیده‌ای به دوازده سال (همان: ۴۴) خدمتش به وی اشاره دارد (همو، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح: یا):

کنون دوازده سال است تا ز ملک عراق^{۱۹} کشیده اختر سعدم به درگه تو زمام

(همو، ۱۹۹۹: ۴۴)

عیید به احتمال، قطعه و قصیده بالا را در زمانی گفته است که خواجه هنوز وزارت شیخ ابواسحاق را برعهده داشته، حدسی که به گمان اقبال محتمل است (همو، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح: یا).

همان‌طور که اقبال (۱۳۸۸: ۴۱۹) در تاریخ مغول نوشته است، شاه‌شیخ ابواسحاق پس از سقوط شیراز در شوال ۷۵۴ ق. دیگر دستی در شیراز نداشته است و وی بیشتر در اصفهان زیسته تا برای مرگ در ۷۵۸ ق. او را به شیراز برگردانند. آیا عمیدالملک نیز در اصفهان همراه شاه بوده است؟ آیا این شاه و وزیر در این زمان ثروت و فراغتی برای شنیدن مدح داشته‌اند؟ و آیا عبید به دنبال ایشان به اصفهان رفته است؟ عبید در آخر همان قصیده‌ای که به دوازده سال آمدنش از عراق اشاره کرده، آورده است:

به حسن تربیت خواجه هست روزی چند مرا امید اجابت ز پادشاه انام

(عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۴۵)

اگر «پادشاه انام» را شاه‌شیخ فرض کنیم، از این بیت برمی‌آید که شاه و وزیر در کنار هم بوده‌اند و عبید انتظار داشته که شاه درخواستش را به «حسن تربیت» وزیر روا سازد.

به گمان ما عبید اگر قصیده مذکور را بعد از سقوط شیراز گفته بود، حتماً نشانه‌هایی از این زوال بزرگ در آن قابل تشخیص بود. با این فرض سال ۷۵۴ ق. آخرین زمان ممکن برای سرودن این شعر خواهد بود. اگر دوازده سال به عقب بازگردیم به سال ۷۴۲ ق. می‌رسیم. در این سال شمس‌الدین صائن، پدر عمیدالملک، از ارکان دربار امیر پیر حسین چوپانی (مقتول ۷۴۲ ق.) در شیراز بود و با خیانت به وی راه را برای رسیدن به وزارت شاه‌شیخ در ۷۴۵ ق. هموار کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۲۵ تا ۱۷۵). عبید در جایی از رفتن به «هرمز» سخن گفته است (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۲۱۰). می‌دانیم که شمس‌الدین صائن برای «استخراج اموال» زمانی به آن سامان رفته بود (معین‌الدین یزدی، ۱۳۲۶: ۱۶۱ تا ۱۶۳). مجمل فصیحی تاریخ این سفر را ۷۴۵ ق. نوشته است (فصیح خوافی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۹۳۴). دور نمی‌نماید که عبید در این سفر همراه شمس‌الدین صائن به هرمز رفته باشد. به هر روی حدود سال ۷۴۲ ق. قدیمی‌ترین زمانی است که می‌توان گفت عبید به شیراز آمده است.^{۲۰} حال باید این بحث را پی گرفت که عبید تا چه سالی در شیراز بوده است؟ در کنار اشاره عبید به در خطر بودن جاننش در شیراز و رفتن از آن شهر (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۱۱۰)، نشانه‌هایی در شعر وی دیده می‌شود که می‌توان آن را به اقامتش در شیراز در آن سال‌های آشوب و به محاق رفتن کوکب آل‌اینجو حمل کرد. در جایی از زوال «عشرت شیراز» (همان: ۱۴۴) و در جایی دیگر از وضع خراب اهل حرم «شاه غریب» سخن گفته است که به احتمال بسیار راجع به حرم شاه‌شیخ است (همان: ۲۱۷). علاوه بر این دو می‌توان به رثایی که در قتل شاه‌شیخ سروده است نیز اشاره کرد (همان: ۱۲۶).

به احتمال بسیار او در هنگام قتل شاه‌شیخ در جمادی‌الاول ۷۵۸ ق. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۸۸؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۴۲۰ تا ۴۲۱) و سرودن این مرثیه در شیراز بوده است و پیش از به تخت نشستن

شاهشجاع - در شوال ۷۵۹ ق. یا ماه‌های آغازین ۷۶۰ ق. (همان: ۴۲۳ تا ۴۲۵) - شیراز را به مقصد بغداد ترک کرده است.

۳-۳-۴. تألیف اثری در معانی بیان و بی توجهی شاه‌شیخ به او

تألیف اثری به دست عبید در مورد دو موضوع معانی و بیان، و سعی در تقدیم آن به شاه‌شیخ به کرات در تذکره‌های فارسی آمده است.^{۲۱} گویا براون (۱۳۳۹، ج ۲: ۳۱۳) نیز آن را صحیح انگاشته است. حال آنکه در هیچ کدام از فهرست‌ها، کتابشناسی‌ها و ... ذکری از چنین اثری به میان نیامده است و تا امروز جز در تذکره‌ها در هیچ کجا نوشتن چنین کتابی به عبید نسبت داده نشده و به تبع آن خبری موثق از سرخوردگی عبید از شاه‌شیخ ثبت نشده است. از قضا در شعر عبید نیز نشانه‌ای از علاقه وافر به این فنون نیست. عبید شاعر «خیال» نیست و دیوان وی از این منظر دیوانی فقیر است.^{۲۲} در شعر وی مانند هر دیوان دیگری تشبیهات ساده دیده می‌شوند: «خورشید سعادت» (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۷۲)، «موج غم» (همان: ۷۶)، «دریای غم» (همان: ۸۶)، استعاره‌های فرسوده نیز در دیوان وی کم نیستند:

به عهد عدل تو جز نی نمی‌کند ناله / ز دست حادثه جز دف نمی‌کند افغان

(همان: ۴۸)

چو زرین بال عنق‌ای سرافراز / ز مشرق سوی مغرب کرد پرواز

(همان: ۱۶۶)

حتی گاه در خود اشعار عبید نیز استعاره‌های تکراری دیده می‌شوند: «اطلس نه‌توی چرخ» (همان: ۳۶، ۳۸) اما در لطیف‌ترین غزل‌های عبید بسامد تشبیه بالاست و باید بهترین آن‌ها را غزل‌هایی دانست که از تشبیه و خاصه تشبیه تفضیل و مضمیر بهره برده است (همان: ۶۸ تا ۶۹) و بیراه نیست اگر قدرت وی را در خلق تشبیه بدانیم.

در دیگر فنون شعری نیز دیوان عبید تشخیصی ندارد. روشن است که نمی‌توان فقر دیوان عبید در این حوزه‌ها را دلیلی قاطع در رد انتساب اثری در این دانش‌ها به وی دانست، اما آنگاه که این ضعف، و چه بسا بی‌علاقگی را، در کنار سکوت دیگر منابع در نظر می‌گیریم، به این نتیجه می‌رسیم که انتساب اثری در موضوع معانی و بیان به عبید زاکانی اصالتی ندارد و نتیجه داستان‌پردازی تذکره‌هاست.

۴-۳-۴. شاگردی نزد عضدالدین ایجی

اکثر تذکره‌هایی که دربارهٔ اثر عبید در معانی و بیان سخن گفته‌اند، به تحصیل او نیز اشاره کرده‌اند.^{۲۳} با وجود این جز در خلاصه‌الاشعار هیچ یک به استاد او اشاره‌ای نکرده‌اند. آیا نشانه‌ای در تأیید شاگردی عبید نزد عضدالدین ایجی (م ۷۵۶ ق.) در دست است؟

عبید از میان دانشمندان چند نفر از معاصرانش را نام برده و در رأس همه و نزدیک به ده بار از «مولانا عضدالدین» (همان: ۲۸۴، ۳۰۱، ۳۱۴) یاد کرده، اما هیچ‌کجا نام وی را به‌طور کامل قید نکرده است. با این همه وی را «قاضی عضدالدین ایجی» دانسته‌اند (همان، مقدمهٔ مصحح: iii، ۴۳۸؛ همو، ۱۳۸۳، پانویس مصحح: ۷۵).

نشانه‌هایی نیز در شناخت این «عضدالدین» در آثار عبید آمده است. یک بار با عنوان «مولانا عضدالدین علیه‌الرحمه» از وی یاد کرده است (همو، ۱۹۹۹: ۲۷۸). یک جا از دو برادرزادهٔ وی با نام‌های «برهان‌الدین» و «تاج‌الدین» (همان: ۲۹۴) و دو بار نیز از مطایبت او با «شیخ شرف‌الدین درگزینی» (همان: ۲۸۴، ۳۱۴) سخن گفته است.

اگر این «مولانا عضدالدین» را همان عضدالدین ایجی یا به روایت خلاصه‌الاشعار عضدالدین ایجی، متکلم و فقیه برجستهٔ سدهٔ هشتم و صاحب‌المواقف بدانیم، با توجه به شناخت عبید از وی و منسوبانش و احترامی که برای او قائل بوده، بسیار محتمل است که او به‌راستی مدتی را در شاگردی قاضی عضد گذرانده باشد.

۴-۳-۵. دیدار با سلمان ساوجی و قطعهٔ سلمان در هجو عبید

قصهٔ دیدار عبید با سلمان ساوجی در برخی از تذکرها آمده است که گاه در برخی جزئیات تفاوت دارند. در خلاصه‌الاشعار آمده است که عبید در «راه به خواجه سلمان برخورد کرد»، دولت‌شاه سمرقندی نیز با قدری تفاوت این داستان را در کتابش آورده است: «خواجه سلمان نوبتی در سفر محتشم‌وار بر کنار آبی فرود آمده بود...».^{۲۴} قطعه‌ای که در هجو عبید آمده هم بسیار معروف است و در ادامهٔ این داستان در تذکرها آمده است.^{۲۵} با این همه رشید یاسمی از تکرار آن «در چند نسخه خطی دیوان [سلمان ساوجی] که یکی هم تحقیقاً قبل از تألیف تذکرهٔ دولت‌شاه تحریر یافته است [...] به صورت دیگر و بدون ذکر نام عبید» خبر داده است (رشید یاسمی، ۱۳۰۵: پانویس ۹۱). بنابراین می‌توان گفت عبید سلمان را در بغداد و در دستگاه سلطان اویس جلایر دیده (نک: بازگشت به قزوین...)، اما قصهٔ هجو عبید و به تبع آن شوخی او با سلمان را نمی‌توان صحیح دانست.

برخی تذکرها همانند تذکره الشعراء در این بحث به «مشاعره و مناظره» جهان خاتون با عبید نیز اشاره کرده‌اند. حتی خوشگو (۱۳۸۹، ج ۲: ۱۸۲)، در سفینه‌اش (تألیف ۱۱۴۷ق.) قطعه مذکور را از جهان خاتون دانسته، اما همان‌طور که سعید نفیسی (۱۳۹۷، ج ۲: ۵۸۷) نوشته است، این داستان نیز «بنیادی» ندارد.

۴-۳-۶. بازگشت به قزوین همراه زکریا و آزار مردم

در باره بازگشت عبید به قزوین و آزار مردم البته نمی‌توان حکمی داد، جز اینکه عبید در اشعارش از دوری از قزوین و «آرزوی خانه و فرزند» سخن گفته است (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۲۱) و یک دو بار از وطنی یاد کرده (همان: ۷۸، ۸۴) که لاجرم جز قزوین نمی‌تواند بود. پس هیچ بعید نیست که او واقعاً به زادگاهش و جایی که در آن خانه و فرزند داشته برگشته باشد، اما آیا او «همراه خواجه زکریا که وزیر سلطان بود» به این شهر برگشته است؟ در این باره نیز نمی‌توان به اطمینان چیزی گفت. می‌دانیم که یکی از معروف‌ترین وزرای آل جلاپیر «خواجه شمس‌الدین زکریا»، نواده رشیدالدین فضل‌الله بود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۱). خواجه شمس‌الدین زکریا در ۷۳۶ ق. به وزارت این خاندان رسیده (همان) و تا سال ۷۸۳ ق. در قید حیات بوده است (همان: ۵۶۸). پس از نظر زمانی عبید می‌توانسته با او حشرونشر داشته باشد، اما نکته‌ای که عجیب می‌نماید، نیامدن ذکری از او در کلیات عبید است. چطور ممکن است عبیدی که در چهار قصیده (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۱۰ تا ۱۱، ۲۶ تا ۲۷، ۳۰ تا ۳۲، ۳۵ تا ۳۷)، یک غزل (همان: ۱۰۵) و یک ترکیب‌بند (همان: ۵۹ تا ۶۰) سلطان معزالدین اویس جلاپیری (حک ۷۵۷ تا ۷۷۶ ق.) را ستوده است، در مدح یکی از بانفوذترین افراد این سلسله که به روایت خلاصه‌الاشعار «دایم‌الاقوات» نیز با او بوده، شعری نگفته باشد و حتی از او نشانی در کلیاتش یافت نشود؟ افزون بر این جز سلطانیه و زنجان که رسماً متعلق به این سلسله بوده است، دیگر شهرهای عراق عجم بین ایشان و سایر سلسله‌ها دست به دست می‌شده است (بیانی، ۱۳۴۵: ۳۰۳). آیا امنیت و فراغتی بوده تا وزیر آل جلاپیر به شهری برود که در آن دستی تمام نداشته‌اند؟ پس به گمان ما در این گزاره نیز باید با تردید بسیار نگریست.

۴-۳-۷. زمان مرگ

دقیق‌ترین بحث درباره سال مرگ عبید را می‌بایست در مقدمه عباس اقبال آشتیانی بر چاپش از کلیات عبید سراغ گرفت. ایشان پس از ذکر تاریخ‌های ۷۷۲ ق. که در تذکره تقی‌الدین کاشی و ۷۷۱ ق. که در شاهد صادق آمده است^{۲۶} دست‌نویسی از اشجار و اثمار علیشاه بن محمد بن قاسم خوارزمی معروف به علاء بخاری

(۶۲۳ تا ۶۹۱ق) به خط عبید زاکانی را معرفی کرده^{۲۷} که فرزند عبید، «اسحق بن عبید الزاکانی»، در حاشیه ترقیمه نوشته است:

«... انتقل بحق الارث حرره اسحق بن عبید الزاکانی [...] لسنه اثنی و سبعین و سبعمائه» (عبید زاکانی، ۱۳۲۱، مقدمه مصحح: ز)

اقبال یکی از دو تاریخ ۷۷۱ ق. و ۷۷۲ ق. را که منابع پیشین آورده‌اند، پذیرفتنی دیده است اما در نهایت نوشته: «رجحان یکی بر دیگری علی‌العاجله، با منابع محدودی که در این خصوص در دست است بر نگارنده میسر نیست» (همان: ح)

نکته‌ای که از چشم ایشان پنهان مانده بود و می‌توانست به این بحث غنا ببخشد، تصریح تقی‌الدین کاشی است: «... اما وفاتش در شهر سنه اثنی و سبعین و سبعمائه واقع گردیده و صورت این تاریخ به خط ولد مشارالیه مولانا اسحق بن عبید به نظر راقم رسیده».

آیا تقی‌الدین کاشی هم خط اسحاق بن عبید را بر حاشیه همان دست‌نویس اشجار و اثمار دیده بوده و از آن به این نتیجه رسیده است؟ هرچند محال عقلی نیست، اما محتمل‌تر آن است که اسحاق بن عبید زاکانی بر کتاب‌هایی که از پدر به میراث برده، خطی و تاریخی نوشته باشد و در یکی از آن‌ها، که تقی‌الدین کاشی نیز همان را دیده، به صراحت تاریخ درگذشت پدر را ۷۷۲ ق. نوشته باشد. اگر این استدلال را بپذیریم و نوشته تقی‌الدین کاشی را نص بدانیم دیگر باید راه استنباط و اجتهاد را بسته انگاشت و همین تاریخ ۷۷۲ ق. را برای درگذشت عبید قطعی دانست.

۴-۳-۸. گور جای

تا امروز جز خلاصه‌الاشعار در هیچ منبع کهنی درباره محل دفن عبید مطلبی دیده نشده است، به همین دلیل محجوب، که این تذکره را هم در اختیار نداشته، در علت و محل مرگ عبید چنین داوری کرده است: «... در هیچ مأخذی هم از محل وفات و گورجای او سخنی نرفته است. بنده بر این حدس خود پای نمی‌افشارد، اما آیا ممکن نیست کسانی که از او دل خوشی نداشتند و وجود او را موجب زحمت و ناراحتی خویش می‌پنداشتند به نحوی سرش را زیر آب کرده باشند» (همو، ۱۹۹۹، مقدمه مصحح: liii).

اتابکی در چاپش از کلیات عبید زاکانی نوشته است: «وفات عبید [...] ظاهراً در اصفهان یا بغداد اتفاق افتاده» (همو، ۱۳۴۳: ۱۵۳). از آنجا که این جمله بر پایه سند و منبعی نیست و ایشان نیز دلایل خود را ذکر نکرده، نبایست آن را در نظر گرفت.^{۲۸} همایونفرخ (۱۳۵۱، ج ۱، بخش ۳: ۱۶۸۴) نیز به همین راه رفته است

و بنا بر نظر شخصی، به قطعیت محل درگذشت عیبید را شیراز دانسته است. محمدحسین حکمت‌فر مدفن عیبید زاکانی را بنا بر قول عده‌ای از معتمدین محلی در دزفول و «در محله حیدرخانه [...] قرب رودخانه دز، در یکی از خانه‌های نزدیک به مسجد یتیمه» (حکمت‌فر، ۱۳۹۲) دانسته است.

همان‌طور که گذشت تقی‌الدین کاشی افزون بر در اختیار داشتن روایتی کهن از زندگی عیبید، دستخطی از پسر وی نیز در دست داشته و به همین دلیل می‌توان به نوشته او اعتماد کرد و پذیرفت که عیبید «در قزوین مدفون است».

۴-۳-۹. تحلیل روایت‌ها

می‌توان بنا بر شباهت‌ها نتیجه گرفت که همه آنچه درباره عیبید در تذکرها آمده، از یک روایت نشأت گرفته است. این روایت اصلی پس از تغییراتی، که نخستین نمونه‌اش را در انیس‌الناس می‌بینیم، به تذکرة الشعراء رسیده و از آن به اکثر قریب به اتفاق تذکرها‌های دیگر، و با تفاوت‌هایی به خلاصه‌الاشعار نیز راه یافته است، اما آیا راهی هست تا به روایت اصلی نزدیک شویم؟ احتمالاً می‌توان با دقت در تفاوت‌های خلاصه‌الاشعار با تذکرة الشعراء به این پرسش پاسخ داد. همان‌طور که گذشت روایت تقی‌الدین کاشی نسبت به روایت دیگر این اجزا را افزون دارد:

شرح زندگی عیبید و دلدادگی او در قزوین و فرار از آنجا، شاگردی نزد عضدالدین ایجی، بازگشت به قزوین و انتقام گرفتن از قزوینیان، زمان مرگ و گورجای او.

نخست به افزوده‌های تقی‌الدین کاشی بپردازیم. به تصریح خودش، او زمان درگذشت عیبید را از نوشته اسحاق بن عیبید برداشته است. بسیار محتمل است که محل دفن عیبید را نیز از همان نوشته یا منبعی مشابه نقل کرده باشد. قصه دلدادگی عیبید را نیز، بنا بر شهرت تقی‌الدین کاشی در «جعل» چنین قصه‌هایی، می‌بایست افزوده او دانست.

از میان مباحث مانده، ذکر و حذف نام قاضی عضدالدین ایجی در این دو تذکره بسیار حائز اهمیت است. نام قاضی عضد در خلاصه‌الاشعار دو بار آمده است، بار نخست به عنوان استاد عیبید و بار دوم به عنوان ملامت‌کننده او. حال آنکه در تذکرة الشعراء، و پیروانش، اصلاً نام استاد عیبید نیامده است و از ملامت‌کننده تنها با عنوان «عزیزی» یاد شده است.

به نظر نمی‌رسد ذکر نام قاضی عضد در خلاصه‌الاشعار افزوده تقی‌الدین کاشی باشد، خاصه اینکه عیبید، همان‌طور که گذشت، به شهادت آثارش او را به خوبی می‌شناخته است. حرکت این روایت از تفصیل به اجمال، و کاسته شدن از دقت متن نشان از گذشت زمان و تغییرات پی‌درپی روایت دارد.^{۲۹}

به گمان ما تقی‌الدین کاشی به رغم اینکه بیش از یک سده پس از دولتشاه سمرقندی تذکره‌اش را به پایان برده، روایتی کهن‌تر از روایت او در ذیل عبید را در دست داشته، که در آن مسلماً به شاگردی عبید نزد عضدالدین ایچی اشاره شده بوده است. در بیرون آمدن عبید از قزوین تردیدی نیست. بازگشت او به آن سامان را نیز می‌توان پذیرفت. شاید بتوان در پس آنچه در خلاصه‌الاشعار پذیرفتنی نمی‌نماید، رگه‌ای میهم از واقعیت را دید. البته که تا به دست نیامدن منابع دیگر و تذکره‌هایی متفاوت نمی‌توان درباره‌اش به قطعیت داوری کرد، اما آنچه مسلم است اینکه روایت خلاصه‌الاشعار در ذکر نام استاد عبید، سال درگذشت و مدفن او پذیرفتنی می‌نماید و به همین دلیل نوشته‌ی تقی‌الدین کاشی را می‌توان مهم‌ترین ذیل عبید زاکانی در تذکره‌های فارسی دانست.

۵. نتیجه‌گیری

اصلی‌ترین منابع درباره‌ی سوانح زندگی عبید زاکانی تذکره‌ها هستند که در آن‌ها سره با ناسره آمیخته شده‌اند. اشارات عبید به زندگی‌اش نیز بسیار اندک و عمدتاً میهم است اما با در نظر گرفتن این دو در کنار هم و با بهره از برخی منابع هم‌ارز می‌توان مهم‌ترین گزاره‌های موجود در باب زندگی عبید را نقد و تحلیل کرد و ارزش هر یک را نشان داد. از آنجا که روایت تذکره‌ها در ذیل عبید زاکانی شباهت بسیار به هم دارند، ما کار را بر دو تذکره متمرکز کردیم: تذکره‌الشعراء دولتشاه سمرقندی که کهن‌ترین تذکره‌ای است که سوانح زندگی عبید را ثبت کرده است و دیگری خلاصه‌الاشعار تقی‌الدین کاشی که شامل آگاهی‌هایی است که در تذکره‌الشعراء نیامده است. پس از مقایسه‌ی شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو تذکره، هشت گزاره را برگزیدیم که هم اهمیت بیشتری داشتند و هم می‌شد با بهره از منابع دیگر درباره‌ی آن‌ها به داوری دقیق‌تری رسید. از مجموع این گزاره‌ها به احتمال بسیار دلدادگی عبید در قزوین و فرار از آنجا، تألیف اثری در موضوع معانی بیان و بی‌توجهی شاه‌شیخ به او، سلمان و هجو کردن عبید و انتقام گرفتن عبید از قزوینیان زاییده‌ی تخیل تذکره‌نویسان است، یا لاقلاً اینکه هیچ شهادی در تأیید آن‌ها فعلاً در دست نیست و از آن سو شاگردی عبید در نزد قاضی عضد ایچی، فوت او در ۷۷۲ ق. و دفن شدنش در قزوین پذیرفتنی می‌نماید.

سرانجام از تأمل در شباهت‌ها و تفاوت‌های تذکره‌الشعراء و خلاصه‌الاشعار به این نتیجه رسیدیم که هرچند روایت این دو تذکره ریشه‌ی مشترکی داشته است اما تقی‌الدین کاشی، با اینکه بیش از یک سده پس از دولتشاه سمرقندی کار بر تذکره‌اش را آغاز کرده است، نسبت به او، روایتی کهن‌تر و کامل‌تر از زندگی عبید در اختیار داشته است. ارزش روایت خلاصه‌الاشعار زمانی بهتر پیش چشم می‌آید که در نظر داشته باشیم که

تذکره نویسان پس از دولتشاه سمرقندی عمدتاً از تذکره او در ذیل عبید بهره برده‌اند و روایت کهن‌تر و کامل‌تر خلاصه‌الاشعار را به‌رغم همه اطلاعات باارزشش نادیده گرفته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مؤلف این کتاب در شیراز می‌زیسته و پدر بزرگش، پسر عموی شاه‌شیراز ابواسحاق، بوده است (شجاع، ۱۳۷۴: ۳۰۳؛ مقدمه افشار: ۷). به همین دلیل می‌توان احتمال داد بخشی از روایت زندگی عبید، اگر نه همه آن، که در تذکره‌ها به تکرار آمده است، در شیراز و چه بسا در افواه مردم شکل گرفته باشد.
۲. تقی‌الدین کاشی، مؤلف خلاصه‌الاشعار، از حدود ۹۷۵ ق. تا ۱۰۱۶ ق. به نگارش این تذکره پرداخت و بارها در آن تجدید نظر کرد (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۴۰ تا ۵۴۱) و به دلیل همین تلاش نیز به «میر تذکره» شهرت یافت (همان: ۵۵۳؛ ایرانی، ۱۳۹۱: ۱۷ تا ۱۸).
۳. این کتاب از چهار رکن و دوازده اصل تشکیل شده است (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۲۴ تا ۵۲۸). اصل‌ها که با نام شهرها عین‌اند در این سال‌ها تصحیح و منتشر شده اما رکن‌ها، به استثناء بخش‌هایی مختصر، تا امروز منتشر نشده‌اند. ذیل عبید در رکن دوم این تذکره آمده است (همان: ۵۲۶).
۴. تذکره خیرالبیان (تألیف ۱۰۳۶ ق.) نیز یکی دیگر از انگشت‌شمار تذکره‌هایی است که تحت‌تأثیر تذکره دولتشاه قرار نگرفته است، اما متأسفانه آنچه نوشته کوتاه است: «[عبید زاکانی] ظاهراً مرد خوب‌طبع و هزال است و باطناً از اهل سیاحت و غیره است و معاصر سلطان اویس است. حکایت عبید از آن مشهورتر است که شمه‌ای به خبر ارقام آید» (شاه حسین بهاری سیستانی، ۱۰۸۷ ق.: ۱۱۹).
۵. اشاره مؤلف به «اهل سیاحت» بودن عبید در هیچ‌یک از تذکره‌های دیگر نیامده است و این‌جا نتیجه تأمل شاه حسین بهاری سیستانی در آثار عبید بوده یا برگرفته از منبعی است که ما امروز آن را نمی‌شناسیم.
۶. برخی از منابع دیگر نیز - همانند تاریخ ادبیات در ایران (صفا، ۱۳۵۲، ج ۳، بخش ۲: پانوش ۹۶۳، ۹۷۰) - در بحث از عبید از خلاصه‌الاشعار یاد کرده‌اند اما جز آنچه اقبال در مقدمه دیوان مصححش آورده، چیزی ازین تذکره نیاورده‌اند و می‌توان نتیجه گرفت که منبع ایشان در بهره از خلاصه‌الاشعار همین نوشته عباس اقبال بوده است.
۷. ازین بخش تا آخر حکایت، پیش از تذکره‌الشعراء، با مختصری تفاوت، در انیس‌الناس (تألیف ۸۳۰ ق.) (شجاع، ۱۳۷۴: ۳۹۰ تا ۳۹۲) آمده است. در این کتاب محل دیدار عبید و سلمان حمامی در تبریز است و در پایان نیز آمده «و بعد از آن به صحبت سلطان اویس افتاد و انواع منافع از ممز این لطیفه به او رسید» که منطبق روایت - و برخی از منابع دیگر که این حکایت را آورده‌اند - حکم می‌کند که عبید - در این روایت - به پایمردی سلمان به دربار سلطان اویس راه یافته باشد. از سال تألیف این کتاب تا مرگ عبید کمتر از شصت سال فاصله است.
۸. ایندیا آفیس: تونگری. همچنین است در دو جمله پایین‌تر. آیا ممکن است کاتب «تونگری» را مطابق تلفظ و گویش منطقه‌اش «تونگری» کتابت کرده باشد؟

۸. در اینجا چهار بیت از شیخ نجم‌الدین دایه آورده و هفت سطر در نصیحت و یک بیت از حافظ آورده است.

۹. همان‌طور که مشخص است، تقی‌الدین کاشی در ابتدا عبید را صاحب تصنیف در «معانی بیان» دانسته و در ادامه تنها از معانی یاد کرده است. در تذکرة الشعراء نیز «رساله‌ای در علم بیان» آمده است. پیشتر اته (۱۳۵۶: ۱۱۸) به این تفاوت توجه کرده بود.

۱۰. ایندیا آفیس: ملازمت.

۱۱. ایندیا آفیس: اضات.

۱۲. ایندیا آفیس بیت دوم را ندارد.

۱۳. پس ازین آورده «و قطعه مذکور پسر بدر جاجرمی [در مونس الاحرار] به اسم انوری نوشته با این سه بیت دیگر» پس از ذکر سه بیت، در پنج سطر شکوه از روزگار، دو بیت از مخزن الاسرار نظامی، چهار سطر ادامه شکوه، بیستی دیگر از مخزن الاسرار، سه سطر در شکوه، و دو بیت از مثنوی معنوی مولوی.

این قطعه در دیوان انوری (انوری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۷۵۱) آمده است و پیش از عبید نیز خواجوی کرمانی (۱۳۶۹: ۵۰۵) بیت دوم را در غزلی تضمین کرده بود.

۱۴. ایندیا آفیس: کرده.

۱۵. تقی‌الدین کاشی در این‌جا ۲۴ بیت از ابتدای عشاق نامه (عبید زاکانی، ۱۹۹۹: ۱۵۰ تا ۱۵۱) را نقل کرده است.

۱۶. تقی‌الدین کاشی از آغاز «و رساله اخلاق الانشرف» تا «مرقوم گردید» را در حاشیه دستنویس آورده است. دستنویس ایندیا آفیس این سطر را ندارد و در عوض، در پایان ذیل عبید این سطر را افزون دارد: «اشعار متبوعه [؟] وی در ذیل ذکر وی مرقوم شد و سبصد بیت است».

۱۷. افزون بر این عبید در جایی به بیرون آمدن از «ملک» خود به «تمنای مال و جاه» اشاره کرده است (همان: ۱۳۰) که اگر مقصود او ازین «ملک» قزوین بوده باشد، این نیز رد دیگری خواهد بود بر قصه‌ای که تقی‌الدین کاشی آورده است.

۱۸. تاریخ‌های این پژوهش همه به میلادی هستند. ما برای مقایسه بهتر این تاریخ را به هجری قمری برگرداندیم.

۱۹. همان‌طور که در معجم البلدان یاقوت حموی (۵۷۴ تا ۶۲۶ ق.) آمده است، قزوین را جزو عراق عجم می‌دانسته‌اند (یاقوت حموی، بی‌تا، ج ۲: ۹۹).

۲۰. صفا (۱۳۵۲، ج ۳، بخش ۲: ۹۶۸) قدیمی‌ترین زمان رفتن عبید به شیراز را ۷۴۶ ق. دانسته است.

۲۱. فخرالدین علی صفی (۱۳۶۲: ۳۲۹ تا ۳۳۰) در لطایف الطوائف (تألیف ۹۳۹ ق.)، امین احمد رازی (۱۳۷۸، ج ۲: ۱۳۲۱) در هفت اقلیم (تألیف ۱۰۰۲ ق.)، اوحدی بلیانی (۱۳۸۹، ج ۵: ۲۷۵۴ تا ۲۷۵۵) در عرفات العاشقین و عرصات العارفین (تألیف ۱۰۴۰ ق.)، محمد میرک حسینی (۱۳۸۵: ۲۸۰) در ریاض الفردوس خانی (تألیف ۱۰۸۲ ق.)، حسینی سنبلهلی (۱۲۹۲ ق.): ۲۱۱ تا ۲۱۲) در تذکرة حسینی (تألیف ۱۶۳ ق.)، هاشمی سندیلوی (۱۳۷۱، ج ۳: ۴۳۹ تا ۴۴۰) در مخزن الغرائب (تألیف ۱۲۱۸ ق.)، سلیم بهویالی (۱۳۹۰، ج ۱: ۴۵۳) در تذکرة صبح گلشن (تألیف ۱۲۹۵ ق.)، اختر هوگلی (۱۳۹۳، ج ۲: ۲۲۶) در تذکرة آفتاب عالم‌تاب (تألیف ۱۲۶۹ ق.)، صبا (۱۳۴۳: ۵۳۳) در روز روشن (تألیف ۱۲۹۶ ق.).

۲۲. اتابکی در آخرین ویرایش کلیات عبیدش فهرستی از «برخی از کلمات و ترکیبات عبید که نشان از ابداع دارد» را آورده است (عبید زاکانی، ۱۳۸۴، مقدمه مصحح: ۱۱۰ تا ۱۱۸). حتی در همین فهرست هم فقر عبید در خیال آشکارا به چشم می‌آید.

۲۳. برای نمونه نک: اوحدی بلیانی (۱۳۸۹، ج ۵: ۲۷۵۴) و بقایای بخارایی (۱۳۹۳: ۱۱۲).

۲۴. در مقدمه چاپ استانبول این «آب» را دجله آورده‌اند و در آنجا آمده که عبید مصرعی را در تکمیل مصرع سلمان به بداهه

- سروده است (عبید زاکانی، ۱۳۰۳ق.: ۴). نفیسی در مقدمه عشاق نامه (همو، ۱۳۱۴، مقدمه مصحح: ۹) و بعدتر ناتل خانلری (۱۳۳۲: ۵۷۷ تا ۵۷۸) این بیت را در دیوان ناصر بخاری نشان داده و این داستان را رد کرده‌اند.
۲۵. فخرالدین علی صفی (۱۳۶۲: ۲۲۷ تا ۲۲۸) در لطایف الطویف، لودی (۱۳۷۷: ۴۴ تا ۴۵) در مرآة الخیال (تألیف ۱۱۰۲ق.)، واله داغستانی (۱۳۸۴، ج ۳: ۱۳۹۷) در ریاض الشعراء (تألیف ۱۱۶۱ق.) و آرزو (۱۳۸۵، ج ۲: ۱۰۲۵) در مجمع النفایس (تألیف ۱۱۶۴ق.)،
۲۶. و همین طور متن چایی کتاب (صادقی اصفهانی، ۱۳۹۳: ۳۸۵). همین تاریخ در فهرس التواریخ هدایت (۱۳۷۳: ۱۷۸) و تاریخ منتظم ناصری (انتشار جلد دوم: ۱۳۹۹ق.) (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷، ج ۲: ۶۴۷) نیز آمده است.
۲۷. کتابت این دستنویس در ۲۱ محرم ۷۶۷ق. انجام یافته است. قزوینی (۱۳۶۳، ج ۹: ۱۲۸ تا ۱۳۰) در انتساب این نسخه به عبید تردیدی نکرده و افشار (۱۳۸۴: ۴۷) نیز انتشار نسخه‌برگردان آن را پیشنهاد داده است.
۲۸. چاپ اتابکی از کلیات عبید تلفیقی است از چاپ فرته (استانبول: ۱۳۰۳ق.) و عباس اقبال. او بخشی از مقدمه چاپ فرته را در چاپ خود آورده و این جمله را در پایان آن افزوده است.
۲۹. نوعی از این تغییر به تحول در ژانر می‌انجامد (زرقانی و قربان‌صباغ، ۱۳۹۵: ۳۶۷ تا ۳۶۸).

منابع

- آرزو، سراج‌الدین علی‌خان (۱۳۸۵) مجمع النفایس، ج ۲، به کوشش مهرنورمحمدخان با همکاری زینب‌النساء علی‌خان، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- اته، هرمان (۱۳۵۶) تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه با حواشی رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اختر هوگلی، قاضی محمدصادق‌خان (۱۳۹۳) تذکره آفتاب‌المنان، ج ۲، تصحیح مریم برزگر، تهران: سفیر اردهال.
- اعتمادالسلطنه (۱۳۶۷ تا ۱۳۶۸) تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- افشار، ایرج (۱۳۸۴) «چاپ نسخه‌برگردان مخطوطات (طرح مقدماتی)»، آینه میراث، س ۳، ش ۲، ص ۴۱ تا ۶۲.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۸) تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران: امیرکبیر.
- امین احمد رازی (۱۳۷۸) هفت اقلیم، ج ۲، تصحیح و تعلیقات و حواشی سیدمحمدرضا طاهری (حسرت)، تهران: سروش.
- انوری (۱۳۷۶) دیوان، ج ۲، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- اوحدی بلیانی (۱۳۸۹) عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین، ج ۵، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری با همکاری آمنه فخراحمد و با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران: میراث مکتوب.
- ایرانی، نفیسه (۱۳۹۱) «میر تذکره: شناختنامه میرتقی‌الدین محمد کاشانی»، آینه میراث، س ۱۰، ضمیمه ش ۲۴.
- براون، ادوارد (۱۳۳۹) تاریخ ادبیات ایران: از سعدی تا جامی، ج ۲، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- بقایی بخارایی (۱۳۹۳) تذکره مجمع الفضلاء، تحقیق محمد خشکاب، تهران: نشر سمیر.
- بیانی، شیرین (۱۳۴۵) تاریخ آل‌جلایر، تهران: دانشگاه تهران.
- تقی‌الدین کاشی (بی‌تا) خلاصه‌الشعار و زبدة‌الافکار، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۰۴ب. کتابت تقی‌الدین کاشی.
- تقی‌الدین کاشی (۱۰۸۳) خلاصه‌الشعار و زبدة‌الافکار، نسخه خطی، ایندیا آفیس، ۶۶۷.

- جعفریان، رسول (۱۳۸۷) تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران: علم.
- حافظ ابرو (۱۳۸۰) زبدة التواریخ، ج ۱، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسینی سنهلی (۱۲۹۲ق.) تذکره حسینی، لکنه‌و: بی‌نا.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۴) زاکانی نامه: رساله در شرح احوال، آثار و نقد افکار مولانا عیبید زاکانی، تهران: زوار.
- حکمت‌فر، محمدحسین (۱۳۹۲) «آیا مزار عیبید زاکانی در دزفول است؟» کتابخانه عمومی شاه رکن‌الدین، در دسترس در www.shahroknodin.blogfa.com/post/52
- خواجوی کرمانی (۱۲۶۹) دیوان، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: پازنگ.
- خوشگو، بندرا بن داس (۱۳۸۹) سفینه خوشگو، ج ۲، تصحیح سیدکلیم اصغر، تهران: کتابخانه مجلس شورا.
- دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۲) تذکره الشعراء، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.
- رشید یاسمی، غلامرضا (۱۳۰۵) تتبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی، تهران: کتابخانه شرق.
- زرقانی، سیدمهدی و محمودرضا قربان صباغ (۱۳۹۵) نظریه ژانر، تهران: هرمس.
- سلیم بهوبالی (۱۳۹۰) تذکره صبح گلشن، ج ۱، مقدمه، تصحیح و تحشیه مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: اوستا فراهانی.
- شاه حسین بهاری سیستانی (۱۰۸۷) خیرالبیان، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورا، ۹۲۳، کتابت ملا ابوالقاسم بن مولا مهرعلی.
- شجاع (۱۳۷۴) انیس الناس، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- صادقی اصفهانی، محمدصادق بن محمدصالح (۱۳۹۳) شاهد صادق (باب سوم)، مقدمه و تصحیح گلاله هنری، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- صبا، محمدمظفرحسین (۱۳۴۳) روز روشن، به تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران: کتابخانه رازی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۲) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، تهران: فردوس.
- عبدالرزاق سمرقندی (۱۳۸۳) مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- عیبید زاکانی (۱۳۱۴) عشاق نامه، با مقدمه محمد رضانی و سعید نفیسی، تهران: مؤسسه [کلاله] خاور.
- عیبید زاکانی (۱۳۲۱) کلیات عیبید زاکانی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: نشریات مجله ارمغان.
- عیبید زاکانی (۱۳۴۳) کلیات عیبید زاکانی، مقابله با نسخه مصحح عباس اقبال و چند نسخه دیگر پرویز اتابکی، تهران: زوار.
- عیبید زاکانی (۱۳۸۳) رساله دلگشا به انضمام رساله‌های تعریفات، صد پند و نوادر الامثال، تصحیح و ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر.
- عیبید زاکانی (۱۹۹۹) کلیات عیبید زاکانی، به کوشش محمدجعفر محجوب و زیر نظر احسان یارشاطر، نیویورک: Bibliotheca Persica Pres.
- عیبید زاکانی (۱۳۸۴) کلیات عیبید زاکانی، تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه حکایات عربی پرویز اتابکی، تهران: زوار.
- عیبید زاکانی (۱۳۰۳) منتخب لطایف مولانا نظام‌الدین عیبید زاکانی، با مقدمه فرته، استانبول: مطبعه ابوالضیاء توفیق‌بگ.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۵) صد سال عشق مجازی: مکتب وقوع و طرز واسوخت در شعر فارسی قرن دهم، تهران: سخن.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۷) نظریه تاریخ ادبیات، تهران: سخن.

- فخرالدین علی صفی (۱۳۶۲) لطایف الطوایف، به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
- فصیح خوافی (۱۳۸۶) مجمل فصیحی، ج ۲، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۳) یادداشت‌های قزوینی، ج ۹، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۳) تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، تهران: سنایی.
- لودی، شیرعلیخان (۱۳۷۷) مرآة الخیال، به اهتمام حمید حسنی و با همکاری بهروز صفرزاده، تهران: روزنه.
- معین‌الدین یزدی (۱۳۲۶) مواهب الهی در تاریخ آل مظفر، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- محمد میرک حسینی (۱۳۸۵) ریاض الفردوس خانی، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۳۲) «کلیات عبید زاکانی»، سخن، س ۴، ش ۷، ص ۵۷۶ تا ۵۷۸.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۳) تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، تهران: فروغی.
- نفیسی، سعید (۱۳۹۷) «جهان ملک خاتون (قرن هشتم)»، مقالات سعید نفیسی (بزرگان ادب و کتابشناسی)، به کوشش کریم اصفهانیان و به اهتمام محمدرسول دریاگشت، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ج ۲، ص ۵۸۵ تا ۵۸۹.
- وارسته، خسرو (دی ۱۳۳۵) «عبید زاکانی، هژال یا حکیم»، مردم‌شناسی، س ۱، ش ۳، ص ۱۲۸ تا ۱۳۷.
- واله داغستانی (۱۳۸۴) ریاض الشعراء، ج ۳، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- هاشمی سندیلوی (۱۳۷۱) تذکره مخزن الغرائب، ج ۳، به اهتمام محمد باقر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۷۳) فهرس التواریخ، به تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همایونفرخ، رکن‌الدین (۱۳۵۱) حافظ خراباتی، ج ۱، بخش ۳، تهران: چاپخانه افق.
- یاقوت حموی (بی‌تا) معجم البلدان، ج ۲، بیروت: دارصادر.